

شایدی آیت الله ها و کسادی بازار مساجد!

فرزاد نازاری



خالی بودن مساجد و بی اعتنائی مردم رنج دیده ایران به سمبل های اختناق و جنایت اسلامی که مانند خوره قریب به 30 سال است به جان خود و فرزندانشان افتاده است امری طبیعی است. کسادی این بازار دیگر امری نیست که بشود اعلام آن را توطئه اجانب و استکبار جهانی نامید. این خود جانپان عمامه به سر هستند که به آن اعتراف میکنند و به دنبال راه چاره دست به انبان کتیف حیل های شرعی و فتوای متعفن می برند به این خبر از خبرگذاری شبستان قم توجه کنید. آیت الله مکارم شیرازی در دیدار با مسئول ستاد عالی کانون های به اصطلاح فرهنگی و هنری مساجد کشور با اشاره به وضعیت فعلی مساجد (خالی بودن مساجد) کشور، میگوید امیدواریم مساجد از وضعیت فعلی بیرون آید. زنان از



حیوانات را قربانی اسلام نکنید!

سامان. م

عید سعید قربان روز کشتار حیوانات است. در این روز بیش از دو میلیون گوسفند فقط در شهر مکه قتل عام می شوند. برای اکثریت مردم این اتفاق امری بدیهی و حتی خجسته است که باید آن را جشن گرفت! این عمل قبل از هر چیز ما را یاد انسانهای اولیه ای می اندازد

که برای خدایانشان حیوانات و در بسیاری موارد هموعانشان را قربانی می کردند تا خدایشان خوشش بیاید و شاد شود! لحظه ای تفکر ما را به تعجب وای می دارد که چگونه است که این رسم و رسومات جاهلانه هنوز هم در عصر ما مرسوم و برقرار است. عید قربان ریشه اش یک داستان دروغ مذهبی است که روزی خداوند به ابراهیم دستور می دهد فرزندش را برای خدا بکشد تا برای خدا اثبات شود که ابراهیم واقعاً به خدا ایمان دارد! ابراهیم هم که واقعاً ایمان داشت شمشیر یک معتقد به خدا، امروز هم برداشت تا سر پسرش را برد. در همین هنگام از طرف خدا پیامی رسید که ای ابراهیم تو ارادت خود را به ثابت کردی، حالا یک گوسفند برایت می فرستم که به جای پسر، سر گوسفند را ببری! ابراهیم هم خوشحال و خندان سر گوسفند را می برد. و حالا میلیونها نفر در دنیا این اتفاق خجسته را جشن می گیرند و میلیونها گوسفند را بجای فرزندانشان سر می برند. اگر خدا اجازه می داد ابراهیم سر فرزندش را ببرد، حتماً امروز میلیونها نفر این اتفاق خجسته را جشن می گرفتند و سر فرزندانشان را با شمشیر می بریدند، می گوید نه، مردم آنقدر احمق نیستند که چنین کنند؟ می پرسیم مگر ابراهیم به خاطر ایمان به خدا قصد چنین اقدامی نداشت و اگر sms خدا چند ثانیه دیرتر به ابراهیم رسیده بود سر پسرش را نبریده بود؟ خب این یک معتقد به خدا، امروز هم میلیونها معتقد دیگر مانند آن. این داستان در وحله اول بیان کننده این امر مهم است که مذهب و ایمان به خدا تا چه اندازه خطرناک است تا آن مرحله که کسی را وای دارد فرزندش را بدون آنکه کوچکترین گناهی مرتکب شده باشد بکشد. پرداختن به این موضوع مهم را به نوشته ای دیگر واگذار می کنیم.



دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!



دستور لغو سر بریدن ابراهیم کافی نبوده و حتماً باید گوسفندی می فرستاد تا به جای اسمائیل سر بریده شود؟ اسرار ورزیدن بر کشتن تنها نشان از جنون خونریزی در خدا دارد. خدا در این روز جشن خونریزی را پایه گذاری کرد و از آن پس صدها سال است که پیروانش سالگرد این روز عزیز و فرخنده را با خونریزی جشن می گیرند! چه باید گفت و در برابر این کوه عظیم جهل و جهالت چه باید کرد؟ لحظه ای حس ناامیدی به ما دست می دهد از این بابت که آیا واقعاً بعد از گذشت صدها سال هنوز مغز و شعور بشر هیچ پیشرفتی نداشته و نباید انتظار رفتاری متمدنانه تر و خردمندانه تر از او داشت؟ آخر اگر می خواهی شاد باشی و جشن بگیری، خوب این کار را حتماً بکن، ولی دیگر چرا خون می ریزی؟ آخر رفتار سراسر خشونت بار کشتن و خون ریختن چگونه در تو حس شادی ایجاد می کند؟ حقیقتاً این سوالیست که از پاسخ دادن به آن ناتوانیم و می خواهیم عده ای از مذهبپون بیایند و به ما پاسخ دهند.

هر چه بی خردی در دنیاست ریشه آن در مذهب است. آن روز که بشر ریشه مذهب را بخشکاند خون ریزی به حداقل خواهد رسید. مذهب مخصوصاً نوع کثیف اسلامی اش توجیه کننده کشتار حیوانات است. اسلام کشتن انسان را به سادگی یک لیوان آب خوردن جایز دانسته و بارها در قرآن روی آن تأکید ورزیده است. از این دین وحشیانه دیگر انتظار ترحم نسبت به حیوانات را نباید داشت. در اسلام حیوانات باید به وحشیانه ترین روش با چاقو سر بریده شوند و تأکید شده است که خون حیوان حتماً باید به اطراف جهیده شود تا حلال گوشت بودن آن حیوان ثابت شود. حتی تصور چنین صحنه وحشتناکی برای ما دردناک است، حتی برای بسیاری از مذهبپون. ولی انسان مذهبی عمل کشتار حیوانات را اینگونه در ذهنش توجیه می کند، که خدا آنها را برای ما آفریده تا بکشیم و بخوریم و لذت ببریم و حتماً خدا بدن آنها را مناسب برای این سرنوشت آفریده بطوری که دردی احساس نمی کنند! این یک خودفریبی سراسر حماقت بیشتر نیست. بدن حیوانات هم مانند بدن انسان درد ناشی از جراحت و کشتن را احساس می کند. اگر انسان تکانی به مغز و شعور خود بدهد و این حقیقت ساده و عینی را قبول کند

در همان حال متوجه می شود که دیگر نباید ظالم بود و حیوانات را کشت. در مرحله بعد فکرش مشغول این موضوع علمی می شود که آیا عدم گوشتخواری به سلامت بدنش آسیب می رساند. بدیهیست که همه ما بارها بارها نتایج تحقیقات علمی دانشمندان را از رسانه ها شنیده ایم که گیاهخواران از سلامت جسمی بهتری نسبت به گوشتخواران برخوردارند و طول عمر بیشتری نسبت به گوشتخواران دارند. کمی تحقیق علمی این امر را برایش ثابت خواهد کرد. در مرحله بعد با این معضل روبرو می شوند که با وسوسه شکم چه باید کرد. اینجا باید عقل و شعور انسان خردمند و با فرهنگ بر وسوسه خونریزش که یادگاری از دوران جاهلیت است قلبه کند.

در بحث نظری شاید بنظر سخت باشد کسانی که هنوز به این امر باور ندارند که هیچ انسانی را به هیچ دلیلی نباید کشت را به نکشتن حیوانات متقاعد کرد. اما تجربه نشان داده است که بیان همین مطالب بسیار ساده و تکرار آن می تواند تلنگری به ذهن بسته و نا آگاه مذهبپون وارد کند و آنها را به تفکر و ادراک. همین اندک تفکر انسان بی تردید نتایج مثبت خواهد

امادر عمل برای مقابله با کشتار و خونریزی باید قدرت حکومتی را در دست گرفت تا مانع از اجرای هر نوع مراسم مذهبی علنی و هر نوع کشت و کشتار در راه شادی و جشنودای خدا شد. این برنامه ای است که حزب ما از همان روز به قدرت رسیدن عملی خواهد کرد.

در کنار آن نظر شخصی من این است که در راه مبارزه علیه گوشتخواری و کشتن حیوانات فرهنگ سازی کافی نیست و باید کشتارگاه ها را تعطیل کرد. نه آنکه آنها را به خارج از شهر برد تا از دید مردم پنهان باشند بلکه باید آنها را به خانه گوشتخواران برد! باید قانونی وضع شود که هر کس می خواهد گوشت بخورد، تنها مجاز باشد حیوانی که با دست خود کشته است را بخورد، نه آنکه بتواند گوشت سلاخی شده را آماده خریداری کند. مطمئن هستیم که اکثریت گوشتخواران آنهنگام که شاهد عینی رفتار زشت خود باشند، حاضر نخواهند شد چنین جنایتی را با دست خود مرتکب شوند و حتماً عادت زشت خود را ترک خواهند کرد. عملی شدن این تنوری بستگی به آن دارد که تا چه میزان بتوانم همفکرانی پیدا کنم.



هر از چند گاه فرمان قتل انسان بیگناهی را از چننه خون آلودشان بیرون می کشند و بسادگی خونس را حلال میدانند دیگر تنها شیادی نیست، بلکه استغاثه و شیون برای اسلام از دست رفته شان هم هست. زنی که در قوانین اسلامی شان حتی درجه سوم هم نیست. زنی که اشنانش حساب نمیکنند، زنیکه فقط برده جنسی و آشپزخانه ای مرد دین دار است، زنی که سنگسارش می کنند، زنیکه به زور اسید و چاقو و زنجیر سربازان امام زمان و سازمان یافته در مساجد حجاب به سرش میکنند، زنی که اجازه مسافرت، ازدواج، عشق، کار هیچ چیز آزادانه را به او نمیدهند. و با او مانند یک جزای در جامعه ای که جانوران اسلامی در آن

این پس بدون اجازه شوهر می توانند در مساجد حضور یابند. مسجد باید به یک کانون و پایگاه اسلامی تبدیل شود. پناه آوردن وزرای مساجد خالی به زنان و دراز کردن دست گذاری به آنان این قربانیان اصلی شقاوت اسلامی قبل از اینکه ریا کاری و ذبونی اینان را نشان میدهد حاکی از این است که مردم رنج دیده به خوبی فهمیده اند که دیگر از این لانه های جنایت سازمان یافته علیه شرافت و کرامتشان نه تنها هیچ سودی به نفعشان بیرون نمی آید بلکه همین مساجد و شبیکه ها واعوان وانصارش بودند و هستند که این سیاهی امروزی را بر زندگی آنان ممکن کرده است. اما نیرنگ آخوندهای مرتجع و خون آشام که

حکومت میکنند رفتار می کنند و از دیگر انسانها جدایش میکنند. و اگر هم طغیانی را در سر داشته باشد به فتوای جانیانی از نوع مکارم شیرازی به شنیع ترین نوع مجازات محکوم میگردد و سرکوبش یکی از پایه های ایدئولوژی اسلام سیاسی است، اضافه میکند در این شرایط خانه مسجد زن نیست بلکه مساجد است زیرا برای آموزش احکام که از واجبات است در حال حاضر مکان خاصی غیر از مسجد در دسترس نداریم. باید در مساجد جاذبه های فرهنگی افزایش پیدا کند تا مسجد را به کانون فعال تبدیل کنیم. اگر توده های مردم از مساجد فاصله بگیرند، اسلام فاموش شده و پایه های آن سست میشود. خوش حال کننده و امید بخش است که وگردشگاهها شوند و توسط

ورشکستگی اسلامی

پرویز امیر علی هودبوی

یکی از دانشمندان سرشناس پاکستان روایتی صادقانه از عقب ماندگی سیاسی و فکری دنیای اسلام ارائه میکند

ترجمه: اعظم کم گوین

اما در اندوه و نارضایتی درگذشت. او طرد شد و توسط یک مصوبه پارلمانی در 1974 نامسلمان اعلام شد. امروز فرقه احمدی که عبدالسلام به آن تعلق داشت بدعت گزار در اسلام محسوب شده و تحت تعقیب و آزار هستند. (همسایه دیوار به دیوار من یک دانشمند فیزیکی بود که به فرقه احمدی تعلق داشت. هفت سال پیش مورد اصابت گلوله از ناحیه گردن و قلب قرار گرفت و در حینی که او را با اتوموبیل خود به بیمارستان می رساندم درگذشت. تنها خطای او این بود که در فرقه غلطی بدنیا آمده بود.)

گرچه دستاوردهای علمی در جهان مسلمان کمیاب است شبه علوم فراوان عرضه می شود. رئیس سابق دیارتمان فیزیک من در اسلام آباد سرعت در بهشت را حساب کرده بود. او ادعا می کند که این سرعت از سرعت نور هم کمتر است. متد او به آیه ای در کتاب آسمانی اسلام متکی است که می گوید عبادت در شبی که خود آن کتاب آسمانی وحی شده بود به اندازه عبادت در هزار شب عادی ارزش دارد. او این ادعاها را با استفاده از فرمول تئوری نسبیت مخصوص انشتین سعی می کند بیان و ارائه کند.

یک مثال عام دیگر: یکی از دو مهندس اتمی پاکستانی که به اتهام دادن اطلاعات محرمانه اتمی به طالبان دستگیر شده بودند قبلاً پیشنهاد کرده بود که می تواند مشکل انرژی پاکستان را با استفاده از نیروی جن ها حل کنند. او به این اعتقاد اسلامی که خدا انسان را از خاک رس و فرشتگان و جن ها را از آتش خلق کرد متکی است و پیشنهاد کرد که جن ها را بگیرد و نیروی آنها را استخراج کند.

وضعیت غم انگیز امروز با اسلام دیروز ناهمخوانی شدیدی دارد. بین قرون 9 تا 13 عصر طلایی اسلام تنها کسانی که کار درست و حسابی در علوم و فلسفه و پزشکی می کردند مسلمانان بودند. مسلمانان نه تنها تعالیم دوران باستان را حفظ کردند بلکه اختراعات جدی

پس از 11 سپتامبر چه رهبران مسلمان و چه رهبران غربی تاکید کرده اند که اسلام دین صلح است اما توسط فناتیک ها و متعصبین هایجک و غصب شده یا مورد سو استفاده قرار گرفته است. هر دو این ادعاها نادرست هستند.

اول- اسلام مانند مسیحیت و یهودیت و هندوئیسم یا هر دین دیگری درباره صلح نیست. درباره جنگ هم نیست. هر دینی درباره اعتقاد مطلق به خود و حق الهی خود مبنی بر تحمیل روایت خود از حقیقت بر سایرین است. ادعای دوم بی اساس تر است. حتی اگر اسلام هایجک شده باشد این مساله سه ماه قبل اتفاق نیفتاده است. حدود هفت قرن پیش بود که اسلام از ضایعه دردناکی رنج می برد که هنوز هم آن را رها نکرده است.

مسلمانان امروز کجا ایستاده اند؟ اسلام معانی متفاوتی برای مردمان مختلف دارد. در خانواده من اسلام های متفاوتی عمل می شود. دین به اندازه کسانی که به آن اعتقاد دارند و به آن عمل می کنند گوناگون است. "اسلام واقعی" وجود ندارد.

امروز مسلمانان یک بیلیون جمعیت دارند. از 48 کشوری که دارای جمعیت کاملاً یا غالباً مسلمان هستند هیچیک دارای یک سیستم دموکراتیک و پایدار نیست. در واقع همه کشورهای مسلمان توسط یک الیت سیاسی حکومت می شوند که بطرز زنده ای ب فکر منافع خود هستند و منابع و امکانات را از مردم خود می دزدند. هیچیک از این کشورها یک سیستم آموزشی بدر بخور و یا یک دانشگاه با کیفیت بین المللی ندارند.

از خرد هم دست شسته شده است. شما بندرت یک اسم مسلمان را در زورنالهای علمی می بینید و اگر هم ببینید آن فرد به احتمال قریب به یقین در غرب زندگی می کند. چند استثنا هست: عبدالسلام از پاکستان جایزه نوبل در فیزیک را در 1979 برد. من او را نسبتاً خوب می شناختم. انسان قابل بود و فوق العاده کشور و مذهبش را دوست داشت.

اسلامی برقصند و برای شهدای خواسته های برحقشان حمایت از اسلام گریه فرهنگی سر بزنند. جنبش زنان بود..

این طورفتواها شاید قند دردل اما توصیه من به این جنابان اینست فیمینستهای اسلامی و امثال آیت که باور کنید اگر مردم و زنان پی الله های مؤنث ضد زن از قبیل به ماهیت این دروغ بزرگ، که از عبادی هاو حقیقتجوها وزورنالیسم مسجد رهایی و الهام و تسکین جنجالی ونان به نرخ روز خوری نصیب میشود نمی بردندو امثال بی بی سی و دیگرهمقطاران خوشیختانه شما این حقیقت را با آب کند و آنان را به سرودن شعر جنایت سازمانیافته مذهبی علیه آنها ونوشتن مقاله وساختن فیلم در برایشان آشکار کردید این اتفاق رسای گشاده دستی آخوندهای نمی افتاد. پر کردن این لانه های مرتجع وادارد. اما زنان آزادی فساد از مردم دیگر با هیچ حیل به خواه و برابری طلب همراه دیگر فاسدی امکان پذیر نیست. بهتر بخش توده مردم لحضه شماری است که فراخوان اصلیتان به میکنند که بساط رمالی آخونهای زن باشد شاید ازین وقتوایراکنی جانیان اسلامی راجمع طریق نواله ای حقیر به چنگتان بی کنند، میگویند نه بروید از آن افتند.



دانشجویانی پیرسید که 16 آذر پرشور امسال را ساختندو یکی از

آخونها را گنده تر کنند و برای اوباشان اسلامی تحقیر می سرکوب مردم دریده ترشان کنند شوند. و هزار یک آرزوی دیگر که تا سازمان دادن انواع واقسام در زیر یوغ حکومت اسلامی گروهها و کمیته و ثارالله ها سرکوب شده است. اما پشت این وولعادیات ها برای قلع و قمع فتوای مکارم که دست درازی در کردن و اسید پاسیدن و آرایش صادر کردن فتوا برای آدمکشی شستن و تیغ کشیدن به صورت دارد چه چیزی نهفته است، اینکه زنان و مردان و جوانانی که وقتی میگویند در مسجد باید جاذبه های به این جاذبه های غیر انسانی فرهنگی افزایش یابد. میشود از تک اسلامی تان نمی نهادند. و تا هزاران تک مردم ایران و تجربه تلخشان و هزاران نوع اغفال و سرکیسه پرسید این جاذبه های فرهنگی کدام کردن مردم که از این کانونهای بوده اند؟ تا حال باید افزایش اسلامی بیرون می آید و می یابند. آیا این مساجد از بدو حکومت آمد. پشت این فتوا بسادگی به نظر اسلامی تا بحال محل جمع آوری من یک نوجنون جنسی آخوندی بدبختی علیه مردم نبوده اند. از جمع نهفته است، بازارشان به شدت کساد کردن هزاران جوان بی گناه و است، می خواهند د یسکوی اسلامی فرستادن آنها به جبهه های جنگ درست کنند تا خواهران زینب و که خونشان را دادند تا شکم گنده برادران امام زمان با هم تانگویی

یعنی آمریکا مجاهدین را بیدریغ حمایت کرد - دست بالا را یافت. بقیه ماجرا معلوم است: بعد از سقوط شوروی آمریکا افغانستان را رها کرد. طالبان ظهور نمود. اسامه بن لادن و الفاعده افغانستان را به پایگاه خود تبدیل کردند.

انسانهای فکور باید از این تاریخ چه بیاموزند؟ مسلمانان باید از مظلوم نمایی و اینکه همیشه قربانی شده اند دست بردارند. مسلمانان قربانیان بی دفاع توطئه های ابرقدرت غرب نیستند. واقعیت این است که سقوط عظمت اسلام قبل از ظهور سرمایه داری تجاری روی داد. دلایل سقوط کاملاً داخلی بودند. مسلمانان باید این را برسمیت بشناسند که جوامع آنها بسیار بزرگتر و متنوع تر و پیچیده تر از جامعه عشیره ای عربستان در 1400 سال قبل که دین اسلام از آن جوشید- می باشد. وقت آن رسیده که این ایده را که اسلام فقط در یک دولت اسلامی مبتنی بر قانون اسلامی شریعت شکوفا می شود را کنار گذاشت. مسلمانان به دولتهای سکولار و دمکراتیک که آزادی مذهبی و حرمت انسانی را برسمیت می شناسد نیاز دارند. چنین دولتهایی بر این اصل مبتنی هستند که قدرت به مردم تعلق دارد و این در نقطه مقابل ایده ای است که قدرت را در یک دولت اسلامی متعلق به فقهای اسلامی و ولایت فقیه می داند.

آمریکا هم باید با واقعیات تلخ مواجه شود. افراطی گری اسلامی بن لادن بسیاری از مسلمانان را از او گریزان می کند اما آنها با پیام سیاسی اش احساس نزدیکی می کنند. آمریکا باید از حمایت اسرائیل که به فلسطینی ها ستم می کند دست بردارد و حمایت از دولتهای مستبد و فاسد در سراسر جهان - که به منافعش عمل می کنند- را متوقف سازد. جنگ و لشکر کشی آمریکا و بی اعتنائی آن به قوانین بین المللی دشمنان فراوانی را نه فقط در بین مسلمانان برایش بوجود آورده است.

بقای همگی ما در گرو برسمیت شناختن این واقعیت است که دین راه چاره نیست. ناسیونالیسم هم علاج ما نیست. ما فقط یک انتخاب داریم: راه سکولاریسم انسان گرا و اومانیستی که بر منطق و خرد مبتنی است. سکولاریسم انسان گرا خود بتنهایی می تواند امید به حق زندگی و آزادی و دستیابی به سعادت را برای همه فراهم کند.

پرویز هودبوی استاد فیزیک اتمی در دانشگاه قائد اعظم اسلام آباد در پاکستان

از مجله پرسپکت تابستان 2003

هم بار آوردند. علوم در این عصر طلایی بدلیل وجود یک سنت قوی آزادمشنانه بسیار شکوفا شد. این سنت توسط گروههایی از متفکرین مسلمان که معتزلیه نام داشتند جاری و حاکم بود. اما در قرن 12 اورتدکسی دوباره بیدار و احیا شد و توسط روحانی عرب امام الغزالی رهبری گردید. الغزالی وحی را بر خرد و علم - و جبر و تقدیر را بر اختیار و اراده انسان تقدم داد. این پایان علم و تولرانس در دنیای مسلمان بود. آخرین متفکر بزرگ مسلمان عبدالرحمن ابن خلدون متعلق به قرن 14 بود.

همزمان و در عین حال دنیا به حرکت خود ادامه می داد. رنسانس موجب تحقیقات علمی وسیعی در غرب شد. سرمایه داری تجاری و پیشرفتهای تکنیکی کشورهای غربی را با روشهای غالباً بیرحمانه و حتی نسل کشانه سریعاً به استعمار یا کلنیزه کردن جهان مسلمان از اندونزی تا مراکش گشاند. بزودی حداقل برای برخی از نخبگان مسلمان روشن شد که آنها بدلیل سوار نبودن بر ابزارهای تحلیلی علوم مدرن و ارزشهای سیاسی فرهنگ مدرن که منبع واقعی قدرت استعمارگران شان بود - بهای سنگینی می پردازند.

منطق مدرنیته طرفداران مسلمانی را در قرن 19 جذب کرد که برخی طرفدار دولتهای ملی و سراسری شدند. در عین حال ناسیونالیسم عرب و مسلمان بعنوان بخشی از یک جریان بزرگتر ضد استعماری در جهان سوم به مخالفت با قدرت طلبی و طمع غرب برخاستند. سال 1959 محمد مصدق در ایران توسط کودتای سی. ای. ا. سرنگون شد و محمد رضا شاه بجای او بر سر کار آمد. بریتانیا جمال عبدالناصر را هدف خود قرار داد. سوکارنو در کودتایی که صدها هزار کشته بجا گذاشت توسط سوهارتو جایگزین شد.

دولتهای سکولار مسلمان که از خارج تحت فشار بودند و در داخل هم فاسد و ناتوان بودند در دفاع از منافع ملی یا استقرار عدالت اجتماعی ناتوان بودند. این دولتها از دمکراسی سو استفاده می کردند تا منافع و اختیارات برای خود را کسب و حفظ کنند. این ورشکستگی و درماندگی خلایی بوجود آورد که جنبشهای اسلامی آن را پر کردند در ایران و پاکستان و سودان و جاهای دیگر.

این وضعیت در جهان مسلمان با بهره کشی و سو استفاده آمریکا زمانیکه شوروی افغانستان را به تصرف درآورد همراه و ترکیب شد. با ضیا الحق که مؤتلف سابق آمریکا در پاکستان بود سازمان سیا جنگجویان مذهبی را از مصر و عربستان سعودی و سودان و الجزایر تعلیم داد و آماده کرد. اسلام رادیکال که مربی و ابر قدرت مؤتلف آن



طرح:

بهروز

مدرسی



سکس و مسیحیت!

لویی جی کاسچولی

ترجمه: فرزاد نازاری



طبق آموزه های مسیحیت اگر آدم طبع از فرمان خداوند سرپیچی نمود و با احتیاط کامل نمی کردند و میوه ممنوعه را نمی خوردند، زادوولد انسان فقط از طریق لذت مقدس صورت برقرار کند که چه چیزی راست و میگرد و آلات تناسلی فقط از طریق روحانی درگیر میشوند. از این رو به آنها اجازه داده میشد که این اعضا را به کار ببرند بدون اینکه مرتکب گناه شهوت، که در لذت جنسی ضروری و اساسی است، شوند. بصورتی که اثبات شده، اغوا شدن برای لمس بدن دلیلی برای مجازات و محکوم شدن توسط خداوند است. معتقدین به اخلاقیات مسیحی به ما میگویند که آدم و حوا اندام های تناسلی شان را بعد از اینکه مرتکب گناه شدند با برگ انجیر پوشاندند چون احساس شرم میکردند. نتیجه اولین مقاربت آدم و حوا بعد از اغوا شدن توسط ابلیس درگیری بین خوبی و تاریک اندیشی و کودنی اخلاقیات اینک بدنیاال هیچ لذتی باشد، بزاید و بدی که انسان را وادار کرد که از شهوت بیشتر از هر وقتی لذت ببرد. حقیقتی که کلیسا از زمان بنیادش همیشه علیه هرگونه روابط جنسی بوده است، با مدرک نشان داده شده است، به پیروانش اجازه داده است که از دواج کنند فقط بعد از یک پیشگویی نامیمون و حتمی از پایان دنیا. از این رو کلیسا مجبور شد به رسمیت بشناسد چون ممنوعیت هرگونه جفت گیری و آمیزش جنسی باعث انقراض نسل بشری گردد. بنابراین در حکمش برای اخلاقی کردن آمیزش جنسی، کلیسا که بالاجبار چاره ناپذیر بودن لقاح را پذیرفته بود، از دواج را بر اساس

دیگری کام بگیرند مرتکب گناه کبیره شده اند. (سنت جرونیمو

3- نوازش کردن قبل از آمیزش جنسی اگر تنها یک در آغوش گرفتن ساده باشد از جمله گناهان صغیره است و تبدیل به گناه کبیره میشود اگر دهان بوسیده شود مخصوصا زمانی که زبان لمس شود. (دبری ینه تنولوژیست

4- زن و شوهر نباید بیشتر از چهار بار در ماه آمیزش جنسی داشته باشند. (سانچز تنولوژیست

5- اگر زوج در طول روز با هم آمیزش جنسی داشته اند و در شب همان روز تکرار شود گناه محسوب نمیشود. (سنت آلفونسو دی لیگوری تنولوژیست

6- اگر مرد قبل از زن تمام شد وزن تقاضا کرد که دوباره تکرار شود گناه محسوب میشود. (زاچیا تنولوژیست

7- تحریک جنسی قبل از آمیزش گناه صغیره محسوب میشود. (کد کلیسایی

8- مردی که آلت تناسلی اش را اندازه میگیرد، گناه کبیره جدی مرتکب می شود. (مون ساپره تنولوژیست

9- مدرسین مذهبی و کشیشهای جوان فقط زمانی مرتکب گناه صغیره میشوند که با در آغوش گرفتن کسی منی از بدنشان خارج شود. (دیاگونال

10- اگر زنی مدعی شد که توسط شیطان به او تجاوز شده است باید به دقت برای تشخیص اثر آمیزش شود. (برای دانستن اینکه مامورین تفتیش عقاید چگونه این آزمایشات را بر راهبه های صومعه که ادعا می کردند که شیطان به آنها تجاوز کرده است، انجام میدادند میتوانیم گزارشاتی را از شاهدان عینی بخوانیم: خیانت و فساد مامورین تفتیش عقاید در این مراسمات افترا آمیز و وقیح، امری بدیهی بود. (مارگارت مورای). کنجکاوای قضات سیری ناپذیر بود، میخواستند همه چیز را در جزئیات و ریز در رابطه آمیزشی که راهبه ها با شیطان داشتند رابدانند. "هنری ریئا" (چیزی که امروز هم در اعترافات انجام میگیرد). ویاکویس فینیس گذارشگران زمان نوشته است که خودش مامورین تفتیش عقاید را دیده است که در سرکشی، به راهبه ها تجاوز می کردند.

رعایت کردن این احکام که با کمک از اعتراف گیری تحمیل شده بود، مسیحی ها را به خفه شدن نزدیک کرده بود، برای جلوگیری از شورش و طغیان کلیسا مجبور شد که اجازه جشنهای کارنوال را صادر کند تا مردم بتوانند زیر فشار نفسی بکشند. (تمام انسانها نیاز مندند که از خودشان حداقل سالی یک بار لذت ببرند تا غرایز طبیعی شان، که تا مرحله معینی میشود مانعش شد «را ارضا کنند. آنها مانند بشکه های شرابند که اگر هر چند وقت یک بار سرپوششان را باز نکنی و فشار را آزاد نکنی می ترکند. انسان هم میترکد اگر تنها چیزی که دردروش می جوشد فقط دعا و پرستش خدا باشد. > از نامه ای که در سال 1444 توسط پدر تیلوت برای استاد مدرسه تنولوژی در پاریس فرستاده شده). این جشنهای میگساری توسط کلیسا پذیرفته شد تا به پیروانش اجازه بدهد بخار ناشی از سرکوب جنسی را بیرون دهند، تا سال 1700 ادامه داشت و اغلب مخصوصا زمانی که محصور در کلیساها بودند به لاف زنی و کفرگویی وید زبانی به طبیعت هم منجر می گشت. علاوه بر مردم کشیشها و روحانیون فقیر هم قاطی جشن می شدند. کشیشها در لباسهای مبدل زنانه اغلب زمانی میرسیدند که جشن با اهنگ و رقص و شعرهای وقیح و زشت شروع

در عزلت دیرها زندگی میکردند، اولین علامت از ارضا نشدن امیال جنسی بود. بدبختی این طبع دیوانه در التهاب پوست نمایان بود، التهابی که میتوانست بسته به میل طرف ریاضت کش که در کجا متمرکز میشد به جاهای دیگر بین رانده شود. نمونه، ریاضت کشی با هدف تقلید از مسیح مصلوب و اشتیاق برای رها کردن عذاب نفسانی او، فکرشان را بر روی زخمهای عیسی، مصلوب متمرکز می کردند.

خالهای قرمز روی پوستشان فقط به دلیل انبساط و ورم سیاهرگها به علت تمرکز خون در آنها بود که علاوه بر درد شدید به خاطر پارگی پوست میتوانست موجب خون ریزی هم بشود. بهترین مثال از این پدیده نشانه هایی هستند که بروی پوست دست و پا ی ریاضت کش ظاهر میشوند، مانند دستهای "پدر پپو" که اعتراف میکند زخم روی دستش در اوایل همراه دردی شدید و خالهایی قرمز نمایان شد.

نمونه های زیادی از تجلی خواسته ها و نیازها از طریق نمایشات فیزیکی موجود است، مانند عکس العملهای طبیعی بدن در زمان تخیلات سکسی، و یا استتار شدن حیوانات هنگام پدیده ای طبیعی و فراگیر.

این که دلیل هیستریا سرکوب جنسی است، حتی در ضرب المثلهای عامیانه هم تأیید شده است، (شما برای قانع کردن تباهی یک روستا تنها به یک شیطان نیاز مندید. اما برای اقناع تباهی یک صومعه نیاز به بیش از هزار شیطان است)

تحلیل احکام بر جامعه هر چه سخت تر شود انحراف در میان ساکنینش علیه این احکام بیشتر شایع میشود، مثل مخلوط سولفور و گلاب. مردم شروع کردند به برپا کردن جشنهای میخواری، که کلیسا آنها را به کارهای شیطان نسبت می دهد، و زیرکانه تلاش خواهد کرد که آنها را تطهیر کند بجای اینکه آنها را به تیمارستانی بسپارد. در میان موارد بی شماری که به ترتیب تاریخ وقوع گزارش شده اند، اجازه بدهید برای نمایش تاریخ اندیشی که در دین مسیحیت موجود است، گزارش امضا شده توسط چهار اسقفی که در مراسم دفع ارواح پلید در صومعه آوکسونه حضور داشته اند را ذکر کنیم: > راهبه ها حرفهایی کفرآمیز و وحشتناک را در هنگام مراسم مذهبی که برای آزاد کردن آنها از شر شیاطین تشکیل شده بود استقراغ می کردند. بدنشان توسط نوعی از اجنه با طبیعتی متافیزیکی علامت خورده بود. راهبه ها در زمان تطهیر اداهای متافیزیکی در می آوردند، مثال، آنها سعی می کردند که بالانس خود را بر روی شکم بشیوه ای کمائی حفظ کنند، و یا آنقدر خم میشدند که سرشان به اتگنهای پایشان می چسبید. و غیره و غیره. و دوباره در صومعه نازاره در کلن، راهبه ها بر روی زمین میخوابیدند بصورتی که نشان میداد مردی بر روی آنها خوابیده و مشغول جماع است. در صومعه لوییره در بلژیک عیاشی هایی در تناوب خلسه معمول بود که راهبه ها زانو زده مسیح را می طلبیدند و جایی که با حملات عصبی باسنهای عریانشان را نشان میدادند و از شیطان میخواستند که آنها را تصرف کند. در این مرحله با تائید خلاصه ای از این سرسام روانی که کلیسا از هر مسئولیتی در این رابطه که نتیجه تحمیل سیاست جنسی آن بوده با اعلام این وضعیت (کار شیطان است) شانه خالی می کند. اجازه دهید نگاهی به دیگر فاکتورهای شرم آور بندازیم، جایی که حملات سرعی تبدیل به خلسه های تقدیس شده می گردید.

سنت مارگاریتا ماریا آلاکوچو در سن چهار سالگی پیمان پاکدامنی بست، در هشت سالگی وارد صومعه شد، در پانزده سالگی اولین خلسه دیدار را با مسیح (نامزدش) تجربه کرد.

از بیوگرافی او: وقتی من در برابر مسیح بودم در ارتباط عاشقانه ای که با او داشتم مانند شمع ذوب شدم،

من چنان طبیعت ظریفی داشتم که حتی نازک ترین ناپاکی

شده بود. مراسمات مذهبی را مسخره می کردند، میهماندارها به جای تیرکات مذهبی سوسیس تعارف میکردند و به جای شمعه های خوشبو کفش کهنه میسوزاندند. بیش از حد مینوشیدند و در میان مردم میچرخیدند و آروغ میزدند و استفراغ میکردند، و خشمشان رابه سرکوب کلیسایی بامسخره کردن تمایلات جنسی و با ادا در آوردن نوعی از مقاربت نشان میدادند، و در این میان کشیشهای بودند که بالباس راهبه ها سوار بر کشیشهای دیگر می شدند. چون همه چیز مجاز بود این کشیشها اغلب با هیجان رقص کلیسایی آرام میکردند و بیشتر ترجیح میدادند با همراهی مارش خاکسپاری به آن هیجان بیشتری بدهند. این جشنها غوغا و بلوایی واقعی بود جایی که مردم آشکارا در عکس العمل به سرکوب اخلاقیات مسیحی شیطان را تمجید و ستایش می کردند. جشنهایی که توسط کلیسا مجاز شده بود صرفن امتیازی برای تولرانس نبود بلکه آنها فشار بودند و خواسته، تا مفری حساب شده برای تخمیر انسان تعبیه شود. از ژونال پورتوس 7-2-1863.

اما سرکوب جنسی که با این شیوه، با سازمان دادن میگساری های همگانی تضعیف و سبک شده بود، در درون دنیای مذهبی در صومعه ها موجب بروز مشکلاتی شد. راهبه ها و کشیشها برای ابراز تمایلات جنسی اشان مجبور به تصور معاشقه با والدین روحانی شدند. راهبه ها با عیسی مسیح و کشیشها با مریم باکره.

این توأیین که به صوفی مشهور بودند خودشان را (برای احترام و رعایت اخلاق و کمال روحانی، با انکار تمام لذایذ فیزیکی به سخت ترین شیوه ممکن) به اعتقادی سخت و محکم متعهد می کردند. این اشخاص چیزی دیگر نبودند غیر از فئاتیکها و متعصبینی اغفال شده که که قادر بودند آن قوانین طبیعی تولید مثل را که از ابراز غرائز جنسی ممکن میگردد، انکار کنند. بدبختی که در آن زندگی میکردند ناشی از ریاضت ابدی جنسی و شکنجه مداوم بود، شکنجه ای که بمثابة تنبیه شهوت رانی بر بدنشان تحمیل می کردند. این اعمال از آنها ماز و خیستهای واقعی ساخته بود و در آنها موجب نوعی از بیگانگی دماغی شده بودند که کلیسا اسم خلسه روی آن گذاشته بود. در صورتی که روانکاوان آنرا اختلال فیزیکی ناشی از سرکوب جنسی می نامند.

دکتر کانوفین میگوید: ارضا نشدن امیال جنسی یکی از علل پایه ای برای هیستریا (تنسج، غش؛ حمله عصبی) است و زندگی صومعه نشینی هم دلیل دیگر این بیماری است، اگر صومعه نشینی به این اختلال فیزیکی کمک میکند تنها به دلیل ریاضت جنسی اش نیست بلکه همچنین بخاطر دعاها و مداوم وزندگی در غور و تعمق ممتد و تشنجهای عصبی ناشی از ترس مدام از مجازات هولناکی که عدلت الهی برای گناه آنان تعیین کرده بود، گناهی که راهبه ها با آن زندگی میکردند هم بود. لوگره آمیلی توضیح میدهد که خلسه فقط فرمی از اختلال عصبی ناشی از هزیانهای تخیلی است و دکتر موریسیردر کتاب "بیماریهای ناشی از احساسات مذهبی" نشان میدهد که چگونه عشق و تماس راهبه ها با خدا «عیسی مسیح و مریم باکره» (دلیلش طبیعت افراطی جنسی است).

جیمز لئوبا که متخصص روانشناسی مذهبی است به صراحت کلیسا را به آفرینش انسانهای دیوانه متهم میکند. میگوید شور شهوانی که اولیا مذهبی در مقاربت با الوهیت (به خاطر پندار و تصور بودنش) به آن میرسیدند آنها را در ریاضتی از ارضا شدن جنسی انداخت، که دلیلی است برای هزیان گویی و سرسام عصبی، که به آن خلسه میگویند. ناتوانی کلیسا در جلوگیری از آتاز و عواقب اینچنینی، و تفاوت با آن مواردی که با توده مردم و با دادن آزادی میگساری های موقت همگانی داشت، کلیسا از هرگونه اتهامی که به اخلاقیات جعلیش داده میشد، با تبدیل کردن دیوانگی به قدوسیت، از آن طفره رفت.

پوست سرخ کردن شایع در میان باکره ها و بیوه ها و تمام آنهایی که

در درون من است آنها را بیرون کشیدم تا بتوانم مردی را که خیلی زیاد لایقش بودم بغل کنم.

سنت جویون نوشته که مسیح من را به طرف سروستانی برد که اتاقک کوچکی در آنجا بود همراه با دو تختخواب، میگوید از اوسوال کردم که آن تختخواب دیگری مال کیست جواب داد (یکی مال توهمسرمن، و دیگری مال مادرم) و بعد باز میگردد به لذت جنسی که در زمان خلسه چشیده است. مینویسد من مسیح را داشتم نه فقط از طریق روحانی و توسط فکر بلکه او را لمس کردم طوری که برآستی میتوانستم مشارکت بدنش را حس کنم. وقتی او به حالت عادی باز میگردد، آنطور که معتقد بود که بدنش مسئول گناهکاریش بود، شکنجه بیرحمانه و سببانه ای را بر بدنش تحمیل کرد، میگوید برای پست کردن ورنجاندن بدنم کثیف ترین آب دهان ها را که در اطراف میدیدم با زبانم لیس زدم و کفشهایم را پراز قلوه سنگ کردم.... دندانهایم را با این وصف که سالم بودند بیورن کشیدم.

سنت رزای لیما به این خاطر که لذت جنسی را بدون گناه طی کند، پیش از به خلسه رفتن بدنش را، طوری که آدم را به لرزه می اندازد تنبیه میکند. در صورتی که اعتراف گیرنده هم به او گفته بود زیاده روی نکند، او برای مدت چهار روز پنجاه هزار ضربه شلاق به بدنش می زند.

این عبارات ذکر شده از اتوبیوگرافی زنانی بود که به بوسيله سرکوب جنسی تا آستانه دیوانگی کشیده شده اند. سرکوبی که کلیسا آنرا به تمونه ای از آموزش اخلاق برگردانه وارونه کرده است، اما اینها در واقع مدرکی عیان و آشکار برای اثبات جعلیت اخلاقیات مسیحی می باشد.

انسان همان طوری که به غذا نیازمند است به سکس هم محتاج است. ریاضت طولانی شده جنسی، مانند گرسنگی باعث اختلال مغزی میشود و موجب میشود که انسان مرتکب رفتارهای خطرناک برای خود و دیگران شود. انحرافات و نقص و فساد که در جامعه یافت میشود، ناشی از تابو است، تابویی که مانع مسیر نرمال طبیعت می شود. زمانی که با طبیعت مقابله شود، دیر را زود موجب عکس العمل طبیعت به شیوه های خشنتر از سرکوب اعمال شده، می گردد.

در جامعه ای که سکس یک احتیاج فیزیکی تلقی میشود و منبعی برای گناه و فساد نیست تمام انحرافات، تجاوز و قتل کاهش پیدا میکند و نهایتاً محو میگردد، تجاوز و قتل که اغلب مسببش "نفرت از زن است" که توسط مردمسئول تلنتگی و غم اندوهش شناخته شده است. (که بانی اش همان سرکوب است). سکس در جامعه ای عاری از تابو میتواند اتمسفری از آرامش و هارمونی را خلق کند اما در جهان محرومیت و ناامیدی فقط منجر به نفرت و کینه و خصومت می گردد.

اعتقاد اینکه انکار لذت بردن از بدن لایق پادشاه بعد از مرگ است، بسادگی چرندیات و مزخرفاتی است که کلیسا بوسيله جعل و تصوف اختراع کرده است.

من را مریض میکرد، مسیح من را به خاطر این ضعف بسختی سرزنش کرد و با قدرت به آن عکس العمل نشان داد و من یک روز کف سالن را که یکی از مریضها روی آن استفراغ کرده بود با زبانم پاک کردم. مسیح من را برای کاری که کردم خیلی شادمان کرد کاری که اگر میتوانستم هر روز انجام میدادم. (ماسوخیسم ناشی از سرسام دماغی) یک بار زمانی که من بی میلی خودم را از مراقبت یک مریض مبتلا به اسحال خونی نشان دادم، مسیح خیلی محکم من را سرزنش کرد سپس برای جبران کردن، من دهانم را با مدفوع آن مریض پر کردم. اگر خوردن بین وعده های غذا ممنوع نمیبود من آن را قورت می دادم. (ایضا بشرح فوق)

یک روز مسیح روی من دراز کشید وقتی من اعتراض کردم " او پاسخ داد اجاز بده که برای لذت من از تو استفاده ببرم چون این بهترین موقع برای همه چیزی ست، حال من میخواهم که مقصود عشق من شوی و بدون مقاومت تسلیم خواسنه من شوی، تا من بتوانم از تو لذت ببرم" < (تجربه مقاربت فیزیکی از طریق تصور). تکرار اعمال مازوخیستی در تناب با خلسه در جایی که ماریا آلاچوکو زندگی شهوانی اش را میکرد، زیاد بودن مواجهات جنسی اش با مسیح که ماریا به او نامزد میگفت آنقدر تکرار میشد که روانشناسان او را نمونه ای واقعی از هیستریای دیوانگی جنسی نام می بردند. کلیسا با سوء استفاده از ساده لوحی و جهالت بساطی از "رسالت قلب مقدس" بر اساس اظهارات زنی که از نیموفوبیا (میل شدید به آمیزش جنسی) عذاب میکشید بر پا کرد، کسی که خلسه های الهام گونه اش چیزی بیشتر از حملات سریعی شخصی مبتلا به بیماری جمود فکری ناشی از سرکوب جنسی کلیسا نبود. مریم مقدس همچنان که برای دیگر اولیای مقدس اتفاق افتاده بود به ماریا هم ظاهر شد.

> باکره مقدس بر من ظاهر شد، نوازشم کرد و به من قول داد که از من محافظت کند. این دخالت مریم در رابطه عاشقانه عیسی مسیح و اولیا مذهبی این طور توجیه شده است. که آنها به موافقت مریم مادر معشوقشان مسیح که با او از طریق سری خلسه در ارتباط بودند احتیاج داشتند. روابط عاشقانه از آنرو که طبیعتی جنسی و گناه آلود دارد، گناه پیچیده ای که برای لذت بردن از هم آغوشی مرتکب شده بودند و برای رها شدن از آن نه تنها به موافقت مریم مادر معشوق نیاز داشتند بلکه آن را هم در بیوگرافی شان برای عموم قید میکردند.

از آنجایی که بیوگرافیها، اعلام تصفیه و تزکیه نفسشان بود، آنها در این بیوگرافی ها که نوعی اعتراف رها کننده از گناه هم بودند شور و شهنوشان را با چنان جزئیاتی باور نکردنی به تفصیل میگفتند، که این جزئیات کافی بود تا آنها را به مقاله نویسهای واقعی پورنوگرافی تبدیل کند.

سنت ماری در تجسمش، بعد از اینکه شوهرش مسیح را به داشتن سکس با او تشویق کرد، از کلماتی استفاده می کند که هیچ ربطی به روحانیت ندارد (ای معشوق شایسته من کی همدیگر راملاقات کنیم). بیوگرافی سنت ماری به ما میگوید که چطور دچار هیستریای خلسه اش میشد، <در وجود روحانی ام فکر میکردم که بازوهای مردی

زنده باد بی خدایی

سکولاریسم اولین گام در آزادی از دین

نامه های شما

اعتماد و اعتقاد به مسائل دینی و مذهبی داشته باشه از بین می ره!!! اما اینها فقط عقلی از بین رفتند. ولی یک سوال آیا این اعتقادات به خدا، زیبایی، عشق، محبت، عرفان از نظر قلبی و احساسی هم از بین می ره؟ من هنوز هم مطمئنم در درون اعماق وجود شما و در قلب شما، ذره ای واندکی اعتقاد به نیرویی مافوق، نیرویی فنا ناپذیر هست و احساسی دارید که بهتون میگه بخودت تعلق نداری و از جانب یکی دیگه اومدی و اونه که به تو عقل و جسم و روح داده. حالا از این نیرو و احساس درونی به عنوان خالق، آفریدگار، پروردگاریا همان خدا تعبیر میشه. پس از من به شما دوست خوبم توصیه که اگه بی دین ترین آدم بی اعتقاد ترین هم که باشی اما هیچ وقت خدا را از زندگیت حذف نکن!!! تو اگه آدمهایی را ببینی که با نیروهای معنوی و عرفانی به چه درجات و قدرتهایی رسیدند و چه کارهای عظیمی می کنند. مطمئن باش جای هیچ گونه شک و شبه ای برات نمی مونه که این افراد نیروهاشون را خودشان بدست نیارند بلکه منشا و منبعی فرا زمینی داشت که البته نزول تمامی نیروها از جانب خداست. خداست که این نیروها را در نتیجه ریاضت و تقرب به خدا بهشون عطا می کنه ببینید اگر می خوای بهتون ثابت بشه که خدا هست دقیقا رجوع کن به حالتی که قبلا خدا را قبول داشتی!!! بشین فکر کن ببین چه چیزی باعث شده بود تا خدا را قبول داشته باشی؟ چه حسی چه نیرویی، حالا یک بار دیگه همه اون حالات را به ذهنت بیار مطمئن باش که یک بار دیگه به قلبت یقین میشه که خدایی وجود داره... خالقی باید باشه که آفریدگار آسمانها و بیشمار منظومه های باشه که در بیشمار کهکشان قرار دارند... یکی باید باشه که این آسمان بی انتها را آفریده باشه. مطمئن باش این هیچکدم تصادفی بوجود نیامد. ببین حتما میدونی چند نوع استدلال داریم عقلی، علمی، قلبی و... که مهمترین اونها استدلال و اعتقاد قلبی هست. در این استدلال دلیل و علت وجود چیزی به قلب، روح، جان و جسم فرد وارد میشه و فرد از نظر روح، جسم و جان کاملا مطمئن میشه که اون مسئله کاملا حقیقت داره و وجود داره و لو اینکه وجود خارجی نداشته باشه و اناو نبینه... ببین حتی بیخدایی هم در ذهن آدم جا نمی گیره... این حرفهایی که پیش خودت یا دیگران می زنی که مثلا خدا وجود نداره و همه چیز تصادفی بوجود اومده باور کن نه از نظر عقلی جور میاد نه قلبی. حالتی را تصور کن که بین خدا باوری و خدا ناباوری معلق شدی. خب؟؟؟ و حالا باید انتخاب کنی. مطمئن باش با تمام اعتقادات ضد دینی و ضد خدایی، باز هم خدا باوری را انتخاب می کنی. میدونی چرا؟؟ چون مطمئنی یک حامی داری... یک پشتیبان عظیم داری... یکی همیشه باهاته... یکی خواسته هات را برآورده می کنه... یکی تو تنهایی هات همیشه باهاته که می تونی در همه حال ازش کمک بگیری... زندگی و دنیای بدون خدا، یک زندگی و هدف پوچی میشه که آدم به همه چیز و همه چیز مشکوک میشه... اصلا آرامش و آسایش نداره... و هر لحظه منتظر اتفاق و واقعه ای خطرناک است... اما ببین باوجود خدا زندگی چقدر زیباست... چقدر بامعنی و مفهوم میشه... چقدر میتونیم تعاریف و تصانیف زیبا و جالبی در مورد زندگی بکار ببریم... همه چیز دارای هدف و غایت می شوند... ببین توفکر میکنی احساس، عشق و شعور ما چیزیه که تصادفی بوجود اومده باشه و همینجوری در نطفه ما بوده؟؟؟ امکان نداره... محاله غیر ممکنه... مطمئن باش تمامی این احساسات، تمامی این عشقها و تمامی این شعورات را یکی به ما عطا کرده... از یکی بهمون به ودیعه و امانت رسیده... این منبعی که این همه خوبی و احساس و عشق را به ما داده همون خدا یا همون خالق هست... اگر همه چیز تصادفی باشه

سپهر
من 22 سال دارم و دانشجو هستم، وقتی برای اولین بار به سایت بی خدایان مراجعه کردم زندگی من عوض شد. سوالات زیادی برایم پیش آمد. در ادامه فعالیتیم با شما و خیلی افراد دیگر آشنا شدم. نشریه شما هم خیلی جالب است اما من به دلیل موقعیت فعلی ام نمیتوانم آنرا مطالعه کنم، که سعی میکنم فرصت مطالعه پیدا کنم. ارادتمند شما

زرتشت نژاد

به آنان که علیه جهالت مذهبی مبارزه می کنند!
با ابراز شادباش برای اهل مبارزه مذهبی دنیا.

با مراجعه به سایت بی خدایان خواستم تا راه بسوی ابراز نظرهای خویش در این سایت نمایم. من یکی از متفکرین مبارزه علیه جهالتهای مذهبی و عقیدتی میباشم که مدت هشت سال میشود در این عرصه تجسس و تفحص نموده ام بعد از مطالعه تفسیرهای کشف الاسرار و عده الابرار اسرار واقعی خدا و کتاب دستنویس محمد برایم آشکار گردید و بالاخره این تجسس به جایی کشید تا کتابی را به نام اشتباهات خدا در قرآن را خامه بر رقم زدم. اگر بابت شما همکار شوم بعضی از نوشته های خویش را ارسال خواهم داشت.

با احترام

یک دوست!

درود بر شما دوست گرامی خانم اعظم کم گویان... من با شما و اندیشه های شما در وبسایت بی خدایان و وبسایت افشا آشنا شدم. به نظر نمیاد سن زیادی داشته باشید و به گمانم بین 30 تا 45 سال باشید. خیلی خوشحالم ذهن کاوشگری در مورد مسائلی که ظاهر آشکار اما نهان در شما بیدار میکند. وبسایت شما نشانه این است که بدنبال حقیقت و آزادی خواهی هستید... به هر حال در این صفات با یکدیگر وجه تشابه داریم. عرائضی داشتم که امیدوارم پاسخ دهید. می خواستم بدونم شما از چه موقع دچار این حالت شدید؟؟؟ منظورم جرقه کاوشگری و حقیقت جویی در مورد مسایل دینی، دقیقا از چه وقت، چگونه و براساس چه واقعه ای به ذهن شما خطور کرد؟ ممنون میشم بفرمایید میزان تحصیلاتتون چیه؟ و البته میزان دانش و مطالعات در مسائل دینی، فلسفی و عرفانی و منطق؟ اما میدونم حس حقیقت جویی هیچ ربطی به تحصیلات نداره!!! بهر حال خب برای من مهمه بدونم طرف مقابلم در چه رشته ای تحصیل می!!! کنه

راستی شما تمامی مطالب بی خدایان را خودتان نویسنده نمودید؟؟؟ یعنی برآستی اینقدر دانا، توانمند و خردگرا هستید؟؟؟

پس بنظر من شما واقعا یک دانشمند و علامه هستید!!! چون در همه علوم توانایی نویسنده رو، اون هم بطور کامل

حرفه ای رو دارید. که البته بیشتر توانایی شما در دین، مذهب، سیاست، فلسفه و... است. ببینید من می خوام بدونم دلایل شخصی خودتون برای اثبات عدم وجود خدا چیه؟؟؟ اما معلومه کسی که تا قبل از اینکه کافر باشه اصلا در مورد دینش تحقیق نکرده باشه، یک مرتبه مطالب ضد دین و ضد خدا بخونه که هلا ایمانش را از دست می ده. یکجور حس شکاکی و بی اعتمادی به دین و مذهب... حس اینکه همه مطالب دینی دروغه... معلومه در این موقع فرد کاملا هرچه

و بیضاعت خودم شما را ارشاد کنم... باز هم خود مختاری... فقط بدون داری چی کار می کنی!!! شما خودت عقل داری... فکر داری... بشین فکر کن که واقعا خدا وجود داره یا نه؟ فقط خواهشا بخودت دروغ نگو!!! با خودت روراست و!!! صادق باش.

برات آرزوی موفقیت و سلامتی میکنم دوست من... باید بنده را ببخشید که زیاده گویی و حرافی کردم... چاره ای نداشتم... واقعا عذر می خوام که وقتت رو با خونن این نامه گرفتم... منتظر نظرات و عقایدت در نامه ات هستم... حتما برابرم میل بزن دوست من... راستی شما که خدا را قبول ندارید چطوری دعا میکنی؟؟؟ وقتی از خلق خدا واز زندگی ناامید میشی وخواستی ای داری به کی پناه میبری؟؟؟ کیو صدا میزنی؟؟؟ آیا میگی خدایا کمک کن.....!!! موقع دعا چی میگی؟؟؟ به کی میگی؟؟؟ یک چیز دیگه، موقع ترک یک نفر که معمولا خدا باوران میگن "خدانگهدار یا خداحافظ" شما چی میگی؟؟؟ چه واژه های بکار می بری؟؟؟ به نظرت الان که زمان ترک من از شما فرا رسیده، باید چی بگم؟؟؟ درست حدس زدی دوست خوب منم میگم خدا نگهدار... وخالصانه از خداوند می خوام که حافظ ونگهدارت باشه... ممنون میشم نامه ام را به خودم پاسخ بدی نه توی وب سایت... به امید دیدار... سپاس & درود

لاویزا شریف

اعظم عزیز، من تعدادی از مقالات شما را بر روی سایت اسلام سکولار خواندم. می خواستم بدانم که آیا شما در تدارک سخنرانی یا سیمیناری در آمریکا در باره حقوق زنان در خاور میانه هستید. چیزی که شما می گوید به نظر من کاملا درست است و حقیقت دارد. خیلی شجاع هستید که باز و آزادانه در انظار عموم درباره این موضوع حرف میزنید و جانتان را به خطر می اندازید.

من (شکر خدا) در آمریکا متولد بزرگ شده ام، اما احساس کردم که همیشه زندگی دوگانه ای داشتم. وقتی با دوستان پاکستانی ام هستم، هرچند که آنها زیاد کنسرواتو هم نیستند اما هنوز باید جور دیگری رفتار کنم. وقتی با دوستان آمریکایی و غیر مسلمانم هستم بیشتر احساس می کنم که خودم هستم و آزاد هستم که هرچه لطم می خواهد بگویم. اما همچنین احساس هم نمی کنم که صد درصد یک آمریکایی سفید هستم. حالا دو تا بچه دارم بعضی اوقات آرزو می کردم در افکارم بیشتر اسلامی می بودم و میتوانستم بسادگی به بچه هایم دنباله رویی معقول از مذهب را بدون داشتن شک انتقال میدادم. ولی در باطن خودم تشخیص دادم با آنچه می گویم که شما نوشته بودید زندگی بدون ادیان که برای "حقیقی بودن راهنشان به بهشت" باهمدیگر رقابت میکنند بهتر می بود، و در این جنگ برای برد از حریف انسانهای بی شماری را به اسم خدا و دین کشته اند. اگر این همه پوچ و عبث باشد و خدایی موجود نمی بود چی؟ چطور ممکن است همه ادیان حقیقت داشته باشند. و چطور مسلمین فکر می کنند آنها تنها کسانی هستند که بلیط بهشت را در دست دارند. من با تعدادی از اصول پایه ای اسلام موافقم (مانند همه ادیان که تعدادی اصول پایه ای خوب دارند)، ولی موقعی شروع کردم به تعمق در جزئیات قرآن و حدیث و تاریخ اسلام، برای من این عمارت تکه تکه شروع کرد به ریختن. قبل از [1] سپتامبر من فقط قبول میکردم که مسلمانم، در ضمن من مسلمان پراتیکی نیستم و هرگز زیاد در باره مذهب فکر نمی کردم. اما این به من ضربه زد که چه چیزی این فناتیکیها را سوق می دهد که اسانهای زیادی را به آن شیوه ای که دیدیم بکشند؟ از آن پس من بعد از سالها شروع به خواندن قرآن و حدیث به اینگلیسی کردم. رک و پوست کنده از چیزی که داشتم میخواندم نا امید و منزجر شدم.

پس همیشه احساس و شعور هم داشته باشیم... و اون موقع فقط همه چیز را بر پایه عقلمون می سنجیم... مطمئن باش اون موقع دیگر انسان نبودیم... انسان با عشق زندگی میکنه و با عشق زنده است و طبیعتا خودش هم دوست داره که عشق باشه... این عشق و عرفان و محبت موقعی به درد آدم می خوره که دیگه عقل انسان جواب نده و انسان را به بیراهه هدایت کنند، اون موقع ست دیگه باید به عرفان، احساس و قلب خودت رجوع کنی و شک و شبهه را از عقل خودت پاک کنی... حتما قبول داری که جهان مجموعه ای منظمه... خوب؟ حالا این نظم زیبایی هم خلق میکنه... درست مثل جنگل... یک درخت را تصور کن که تنها تو به بیابون باشه... خوب معلومه نمی تونه زیاد زیبا نیست... اما حالا مجموعه ای درخت را تصور کن که همه اونها منظم هستند. در برگ سبز تنه شاخه و گل نظم دارند. خوب این نظم زیبایی را به قلب تو وارد می کنه... و تو مطمئن میشی که این جنگل یا این مجموعه درخت زیبا هستند. خوب حالا برگرد به عقب... اول زیبایی داره... اما قبلش نظم بوده که باعث زیبایی شده... این نظم و زیبایی به هیچ وجه ممکن نیست اتفاقی و تصادفی بوجود آمده باشه... یکی اینها را خلق کرده دوست من... در نتیجه محاله هیچ زیبایی بدون نظم باشه!!! چون تمام زیبایی لزوما دارای نظم هستند، پس نظم و زیبایی به دل و قلب تو یقین وارد میشه... و در تویه حس، ذهن و فکر خوب و دل انگیزی بوجود میاد... ببین تا حالا با خودت تنهایی فکر کردی؟ تا حالا با خودت خلوت کردی... حتما کردی... خوب ببین مطمئن باش توی تنهایی به نیروی مافوق طبیعی و ماوراء طبیعی در اعماق احساسات و قلب خودت میرسی که کاملا بهت یقین میشه که پروردگاری در کاره، خالق قدرتمند و دانایی در کاره که تمام کائنات را با نظم، درایت و حکمت خاصی آفریده که البته هنوز خیلی از حکمتهای خدا بر ما پوشیده است که مطمئن باش با ظهور حضرت بقیه الله، علم کامل میشه و تمامی ابهامات روشن میشه... اون وقت میخوای چکار کنی؟؟؟ این را بدون که تمامی ادیان به ظهور معتقد و واقف هستند... تمامی ادیان و پیروان آنها می دونند که بالاخره یک روزی این دوران به سر میرسه و زندگی تازه ای شروع میشه... یک روزی آخر الزمان فرا میرسه و این دوران پراز ظلم و بی عدالتی به اتمام

می رسه!!! باشه هر جور راحتی... فکر میکنی بشر چرا هنوز نتونسته راز مثلث برمودا و دهها مسئله علمی و طبیعی چیه؟؟؟ چرا نمی تونه بگه چطوری بوجود آمده؟؟؟ چه چیزی سبب پیدایش شده که همه چیزی روبه سمت خودش می کشه و ناپدید می کنه بدون اینکه کوچکترین اثری از جسد، جنازه یا امثالهم باشه... خوب این یکی از آن مسائلی است که با ظهور امام عصر حل میشه و حقیقتش بر همه روشن میشه و این تازه یکی از اون مسائله... هزاران مسائل و حقیقت پنهان بریشرمونده که با این همه پیشرفت علم هنوز غیر قابل اثبات هستند. ببین تمامی این تناقضات و اشکالاتی که در دین و مذهب وجود داره، هیچکوم دلیلی بر نبود خدا نیست!!! اصلا نباید ربطی به خدا داشته باشه. تومشکلت با دینه... با حقایق دین... درسته تو الان یکسری حقایق و اسرار رو از دین و مقدسات می دونی... و تو همین حالات هم هست که فکر می کنی منشأ تمامی مقدسات و اعتقادات الهی و ملکوتی یعنی خدا هم مثل سایر مسائل دینی، شاید خرافات و دروغ باشه!!! دوست من مشکل شما با خدا نیست... مشکل شما فقط شک و شبهه دینی هست... و اون هم چون رفتی مطالب ضد دینی علیه شک، شبهات خوندی دیگه فکر میکنی همه دارند بهت دروغ می گن و حتی اگه یه عالم دین هم بخواد از روی صداقت مشکلت را حل کنه شما باز هم باور نمی کنی و مدام توفکر و ذهنت مسائل ضد دین را میاری که موجب بشه تمامی مطالب درست و صادق دینی رو هم باور نکنی... به هر حال دوست من اصلا بهم ربطی نداره که شما خدا را قبول داشته باشی یا نه... در وظیفه ام بود در حد توانایی

سوالهای زیادی درباره اسلام دارم، درباره حقوق زن و عموماً چند چیز در قرآن و حدیث موجود هستند که بیمعنی و نامربوطند، و یا انحراف و خطا هستند.

عظم عزیز، برایم خیلی جالب است که راجع به منتشرات جدید شما، نوشته های خبریتان، و هر رویداد جدیدی که در بریتانیا سازمان خواهید داد، با خبر شوم. از شما خیلی ممنون می شوم که ای-میل من را هم به لیست آدرسهایتان در باره این موضوعها اضافه کنید. تشکر فراوان

پیشنهاد!

سلام، اگر ممکن است در سایتتان به ذبح وحشیانه اسلامی بپردازید. هفته پیش در تلویزیون ایران جشنی را نشان دادند که برای به اصطلاح اساتید نخبه برپا شده بود. در این مراسم گوسفندی را نشان دادند که در بین آدمها ول میگشت و قرار بود که بعداً قربانی بشه اونم به شیوه، وحشیانه اسلامی. من فکر میکنم باید در همه جای دنیا از این اقدامات وحشیانه علیه حیوانات جلوگیری بشه. این یک لکه ننگ بر پیشانی اسلام و همه ادیان واپسگراست.

فاطمه محمد

اعظمی کمی گویانی!

متأسفم برای درست تلفظ نکردن اسمتان ولی فکر میکنم که شما لایق این احترام نیستید که اسمتان درست تلفظ شود. طریقی که شما از محمد پیامبر (صلح و بخشش خدا ارزانی او باد) انتقاد میکنید، کاملترین فردی که خداوند دوستدار او بود، و بهترین برای زنان و به آنها حقوقی را داد که خوابش را هم نمیدیدند. اگر تو با آن مغز کوچکت فکر میکنی که ضد زن بود، تو و آن ابن وراق fuck، شما باید در خواب زندگی کرده باشید. آیا تا بحال اینرا میدونستید که یهودیت یک دعای ویژه داره که هنگام ورود به کنیسه از خداوند شکرگذار میشوند که آنها را زن نیافریده.؟؟؟ و مسیحیت که حوا را مقصر میدونند برای چیدن سیب در صورتی که اسلام آدم و حوا هر دو را مقصر میدونند؟؟؟ و یا شما این حقیقت را نمیدانید که آن قتلهای ناموسی که در پاکستان اتفاق می افتد رسوم سنتی هستند که هیچ پایه ای در اسلام ندارند. آیا شما میدانید که جزای تهمت بی عفتی و زنا به زن در قرآن قید شده است و یا آن هم منکر میشوید" این که هر کس زنی پاکدامن را بدنام میکند و چهارتا شاهد ندارد" جزایش 80 ضربه شلاق است و شاهدشان برای هرزگی و بی بند و باری نباید بعداً مورد قبول باشد.

آیا شما فکر می کنید جزایی اینجوری هم برای مرد وجود دارد؟ استدلالات شما علیه اسلام بی مورد هستند چون پیداست که شما در باره آموزه های اسلامی بدرستی تحقیق نکرده اید. شما به اعمالی در کشورهای به اصطلاح مسلمان نگاه کرده اید این کشورها براساس اسلام کار نمیکند این روشن میشود وقتی کسی مانند fuck مشرف به آمریکا کمک می کند. صبر کنید من فکر میکردم که اسلام قرار بود ضد آمریکایی هم باشه؟؟؟ چه جوری است که یک نفر به اصطلاح مسلمان به آمریکا کمک می کند. آیا شما کشف کردید که این ریا را نمی بینید؟؟ این ثابت میکند که اسلام در این کشورها پیاده نشده است. شما آیا آموزه های قرآن را می دانید که مدعی هستید که اسلام ضد زن است. من میتوانم بگویم که تو نادان هستی چون این را ثابت کردم!!! اگر می خواهید در باره درسهای اسلامی بحث کنید من میتوانم به سوالاتت پاسخ دهم!!!

من تعجب می کنم که چطور امکانپذیر است که میلیونها مردم، مسلمانانی که آدمی نازنینی هستند کورکورانه این دین را تعقیب می کنند و هیچ سوالی نمیکند و وقتی با آیه هایی از قرآن که تناقض محض هستند روبرو میشوند فقط سعی می کنند آنها را عاقلانه بدهند و بگویند که اسلام دینی طبیعی است و قرآن از زیباترین کتابها است و تمامی جوابها را شامل میشود و الا آخر. اگر قرآن کتاب خداست پس خدا میداند که مرد یک گرایش غریزی برای کنترل زن دارد پس چرا او با این وصف حقوق مرد را در کتک زدن زنش تذکر میدهد و به آن اشاره می کند؟ اگر همه چیز در زندگی ما در نقشه بزرگ خداوند وجود داشته است پس چگونه شخص دعا کننده قرار است که چیزی را عوض کند؟ آیا این تناقض نیست؟

البته که من نمیتوانم هیچ سوالی را از دوستان مسلمانم بکنم، من را تماماً از حقوق اجتماعی محروم می کنند. پس من فقط با این روند جلو می روم، و وانمود میکنم که با هر چیزی که آنها درباره اسلام میگویند موافقم، حتی محدوده هایی که عجیب و غریب نامانوس و خرافی هستند. یکی از دوستان مسلمانم که من میتوانم آزادانه با او درباره این موضوعات حرف بزنم، این سوال را کرد، اگر اسلام اینچنین مذهب عالی است پس چرا زنان در این کشورهای اسلامی از سرکوب شده ترین ها، به بردگی و انقیاد کشیده شده ترینها هستند. بدون شک البته در آمریکا و دیگر کشورهای غربی هم زنان در وضعیت سرکوب شده هستند، اما خیلی غم انگیز است موقعی آدم داستانهایی شبیه به مخمصه آن زن اهل نیجریه را میشوند و اساس وضعیتش ریشه در مذهب دارد. به امید خواندن مقالات بیشتری از شما.

مخلص

گولاله روحانی

اعظم عزیز! من برای شما راجع به گزارشی ای میل می فرستم که امنستی انترنشنال سوند قصد دارد درباره قتلهای ناموسی تهیه کند. اطلاعاتی که من بیشتر به آن نیازمند قوانینی است که موجب خشونت به زن و قتلهای ناموسی می شوند. آیا حکومت برای این زنان نیازمند حمایت حفاظتهایی را هم مهیا کرده است؟ > آمار کسانی که قربانی قتلهای ناموسی شده اند نیز از جمله درخواستهای من هست. از شما سپاسگذارم که راهنمایی ام کنید و به من اطلاعاتی در مورد چگونگی این مسائل بدهید. کشورهایی مورد نیاز من عراق فلسطین مراکش و تونس عمان و الجزایر می باشد.

با احترام

گولاله روحانی

امنستی انترنشنال سوند

جیمی بکر

سلام!

فقط می خواستم به شما تبریک بگویم برای مقاله عالیتان، (اهمیت قادر بودن در نقد اسلام) نوشته اعظم کم گویان و بگویم تماماً با عصبانیت ایشان از پدیده ای مانند رشد و اوج گرفتن دلجویی از این ایدئولوژی ظالم و توتالیتر سهیم هستم.

به این کار غارق العاده و به مبارزه تان برای روشنگری ادامه بدهید.

عضو انجمن بی خدایان بشوید! برای رهایی از سلطه اسلام و اسلام زدایی از ایران به ما بپیوندید!

مردم به تنگ آمده از اسلام، بی خدایان! آزاد اندیشان!
انجمن "بی خدایان" می خواهد سخنگوی جنبش ضد مذهبی باشد که برای رهایی از اسلام و اسلام زدایی از ایران و خلاصی از یوغ دین مبارزه می کند. جنبشی که علیه حاکمیت اسلام و خدا و حکومت آنها بر انسان است. جنبشی که اصالت انسان را در مقابل دین و خدا قرار می دهد و آنها را از زندگی و جامعه جaro می کند. ما می خواهیم در مقابل کلام و قانون خدا و آیت الله، در مقابل قانون سنگسار و منکرات و تفریقات و عزاداری و حجاب و آپارتاید جنسی- کلام و قانون انسان و آزادی او را قرار دهیم. ما پرچم دفاع از حرمت انسان را با دفاع از او در مقابل دین، اسلام و خرافات بلند میکنیم.

مردم! عضو انجمن بی خدایان شوید و بی خدایی را به هر شکلی که میتوانید تبلیغ کنید!
نشریه بی خدایان را تکثیر و پخش کنید و بدست دیگران برسانید!

با ما تماس بگیرید به ما بپیوندید و جنبش رهایی از اسلام و بی خدایی را گسترش دهید.

اعظم کم گوین

انجمن بی خدایان

azam_kamguian@yahoo.com

www.bikhodayan.com

http://www.bi-khodayan.blogspot.com/

جهان توسط خدا را نمی توانند بپذیرند، در پی یافتن نمونه های دیگری مشابه انسان در سایر سیارات و کهکشان ها هستند.

نکته ی کلیدی دیگری که توجه به آن را در همین جا ضروری می دانم و بعضا بارها و بارها نیز به آن اشاره خواهیم کرده این است که فراموش نکنیم: "وجود یا عدم وجود خدا، و در نهایت تشکیک پیرامون

همه ی آموزه های دینی که اعتقادات ما را سست می کند، نه تنها موجب تزلزل زندگی ما نمیشود که بالعکس، ما را با واقعیتی به نام

زندگی - با هر لیلی که خواهیم برای پیدایش آن ذکر کنیم- رودرو خواهد کرد که گریز از آن دیگر به واسطه ی میانجیگری ماهیت

موهومی چون خدا امکان نخواهد داشت. حالا بایستی خودمان زمام امور را در دست بگیریم و ادامه مسیر بدیم. مسیری که نه تنها

نبایستی به ناامیدی از ایجاد، خودکشی، کمونیت، نهیل و... منجر شود که بالعکس تمام هم و غم ما را برای ساختن زندگی بهینه و مطلوب در

این دنیا و کمک به سایر هم نوعان می طلبد. نه به آن دلیل که ادیان و خدایی موهوم به ما گفته است، که چون اگر خواهیم خود و دیگران از

زندگی لذت ببریم و مدینه ی فاضله مان را بسازیم، نیازی به وجود بابا نخواهیم داشت که بایستی با تکیه بر علم - هر چند نسبی - خود در

جهت تکمیل دانسته های علمی و تجربی خود برآیم که مطمئنا این بهترین و مطمئن ترین راه برای طی طریق است. بگذارید این طور

بگویم که اگر با این دید به سایر ادیان و مکاتب و حتی اندیشه ی ایجاد خدا و پیامبران و علوم ماورائی و هر آنچه به آن برمی گردد بنگریم،

انگاه نه تنها بسیاری از آنها ما را طرد خواهند کرد که بالنص اگر بسیار خالص و منطقی باشند، همگام با ما برای ساختن جامعه ای کامل

پیش خواهند رفت. مگر اینکه غرض دیگری در پس این همه پند و اندرز و آیه پنهان باشد که بسیاری از بی خدایان نیز با همین قسمت

ادیان و بالکل وجود خدا مشکل دارند.

باید همه ی ادیان را با مبارزه طلبید. اما چنانچه پای صلاح و مصلحت کل جامعه ی بشری در میان باشد، می توان در یک جبهه حتی به رغم

عقایدی بعضا متناقض جنگید. اما متأسفانه مشکل از آنجا نشات میگیرد که بسیاری از اوقات دین و خدا پا در کفش دیگران میکند و داعیه ی

برتری دارد. به یاد داشته باشیم که به تعداد انسان ها راه برای رسید به حقیقت وجود دارد!

که بابا، تنها سوم شخص مفرد و آدمی اول شخص متکلم وحده باشد! پس به وی بگویند که اوج کفرگویی کافران فرار رسیده و با روش های معمول پیشین نمی توان جلوی آنها را گرفت! به وی بگویند تا دیر نشده کاری بکند و تصمیم عاجلی اتخاذ کند.

رسیدن به خدا پرستی از حرف تا عمل....

ایا تا کنون به این موضوع اندیشیده اید که چرا نمی توان خدا را انکار کرد، به رغم اینکه هرگز کمترین ادراکی از وی نداشته ایم. بسیاری از

ما بابا را در حد پادشاه مهربان سرزمین ناکجاآباد در ذهنمان فرض کرده ایم. (به کلمه ی ذهن بیشتر دقت کنید.) همواره اعتقاد به وی را

برای گریز از انگ بی خدایی آن هم در جوامعی بعضا بسیار متعصب و یا قرار گرفتن در گروه های دین دار انتخاب کرده ایم. به عبارتی

ایمان به خدا تنها برای بی خدا نبودن است و نه مستقلا مسیری برای پیمودن. به راستی ایا این گونه نیست؟ از این گذشته بسیاری نیز

خداباوری را تنها به عنوان مفر و پناهگاهی برای لحظات سخت و دردناک می پذیرند. این که با روی دادن واقعه ای ناگوار و پیشامدی

سخت، آن رابه حساب علم حکمتانه و لدنی وی بدایم تا بدین طریق از الام خود بکاهیم، تنها بدین دلیل که خودمان از رویارویی با طبیعت

وقایع و واقعیت های زندگی هراسناکیم. به عبارتی دیگر خیلی از ما، خدا را سپر بلای خود کرده ایم.

با این فرض اعتقاد به خدا آنچنان هم منفی نیست. اما ایا حقیقتا صرف منفی نبودن این قضیه، وجود خدا نیز به خودی خود اثبات می شود؟ این

سنوالی است که از آن گریزی نیست. بسیاری برای فرار از جوابگویی به آن، تنها به پاک کردن صورت مسئله بسنده کرده و هرگز برای خود

چنین مشغله ی فکری ایجاد نمی کنند که البته نه شیوه ای درست، اما بعضا بسیار تاثیر گذار و موفق است. برخی دیگر نیز با تکیه به سخنان

دیگران در قبال این مسئله جبهه گیری می کنند. به یاد داشته باشیم که مسئله ی وجود خدا و در پی آن سنوالات متعددی چون چیستی و کیستی

وی، هدف از خلقت منتسب به وی و کلیشه ای ترین، تکراری ترین، خسته کننده ترین و در عین حال مهمترین سوال از آغاز ایجاد

است! چون انسان نمی تواند خود را در این دنیا تنها و یکه فرض کند. بسیار از دانشمندان علوم تجربی نیز از آنجا که دلیل وهم الود خلقت



اعتقاد به خدا، چرا؟ به چه دلیل؟

سپنا مهان

اینکه اصولاً چرا بسیاری از مردم با وجود اینکه هیچ گاه اطمینان کامل و صد در صدی پیرامون "چیستی و کیستی خدای" ندارند، ولی هرگز و تحت هیچ شرایطی دست از وی نمی کشند، بسیاری اوقات توجیه منطقی دارد!

اینکه انسان به دلیل عدم علم به فلسفه ی ایجاب! (و نه خلقت) جهان، در پی یافتن هدف آن برآمده و از آنجا که منطق وی هرگز قادر به تجزیه و تحلیل مسائل، با شعوری حتی امروزه نیست، اینکه او در پی یافتن یک منجی بسیار بزرگ برای روز درمماندگی و تکیه به وی می باشد، اینکه تصور جهانی به این عظمت به صرف تصادف و یا مسئله ی تکمیل و ... باور کردنی نیست و ... تنها از معهود دلایل این اعتقاد راسخ و بعضاً متعصب گونه است.

اما چرا بسیاری از منکران خدا- اتئیست و آگنوتیست ها- با هدف قرار دادن اسلام، وی را می کوبند، به خاطر داعیه خود اسلام است. این چنین به نظر می رسد که در بین ادیان سامی و منسوب به خداوند، اسلام به ظن بسیاری از پدیدآورندگان خویش، بسیار کامل و جامع می باشد. ادعایی که کمتر ادیان سامی و ابراهیمی آن را ابراز نموده اند. در پی همین ادعا، بسیاری وجود رخنه در پیکره ی اسلام را به منزله ی ایجاد شکاف در صفوف خداپاوران و ایجاد تزلزل در پایه های وجود خدا می دانند. البته این موضوع چالش برانگیز برای سالیان

بسیار طولانی دست آویز کلام بسیاری از متحدین و عالمان دهر بوده است. بسیاری آن را به صورت رازی سر به مهر و برخی اندک به صورت ابلاغ همگانی ابراز داشته اند. اما آیا به راستی می توان اسلام، آن هم در نوع تعصبی آن همچون شیعه و بعضاً سایر فرق کمتر از تمدن آنرا، به عنوان نماینده ی قشر خداپرستان و معتقدان به وجود "بابا" لحاظ کرد؟ هر چند که ممکن است از نگاه بسیاری لحاظ این امر اوج بی انصافی و اجحاف در برخورد با اسلام باشد، اما بایستی یادآور شد که اسلام و بعد آن سایر ادیان سامی، تنها دست آویز و چراغ ما برای پی بردن به عالمی بدون خدا و به نوعی دیگر، راه فرار از جهل و تاریکی است. با این وجود، به سئوالی می رسیم که اصولاً بی خدایی و عدم اعتقاد به خدا چرا و به چه دلیل؟

شاید نتوان برای این سئوال، جوابی همه گیر ارائه داد. اما در این مقوله هر کسی از ظن خود یار این مسئله می شود. در جهانی که در اوج ادعای تمدن بشری است، ما شاهد انواع جنایت ها به اشد وجوه هستیم که به بهانه های مختلف و بعضاً بسیار بسیار واهی رخ می دهد، می توان نقش این اعتقاد را حتی به صورت لایه هایی نازک و کم پیدا، اما موثر در این جریانات مشاهده کرد. آنچه امروزه ما در عراق، افغانستان، فلسطین اشغالی و ... بسیاری دیگر از کشورها می بینیم بی ربط به موضوع مطروحه پیرامون اعتقاد متعصبانه و بعضاً واهی نسبت به خدا نیست. شاهد این مدعا، عملیات های انتحاری و خودکشی های هدف یافته است. بنا بر منطق انسانی شاید تنها و قوی ترین استدلالی که بتواند این گونه اعمال را توجیه کند، امید در بخشش خداوند از گناهان به وسیله ی این اعمال و یا

عده و وعیده های بسیار از جانب پرچمداران این گونه اعتقادات است. آنجا که شخص تنها به امید غفران الهی در آخرتی موهوم، بدون کمترین استدلال منطقی و بدون لحاظ کمترین زمانی صرف اندیشیدن به علل و عواقب کار خود، موجب مرگ خود و بسیاری دیگر از افراد می شود، آیا نباید به این اعتقاد و این اندیشه که در پس پرده ی آن روحی ناپیدا چون "بابا" جود دارد، خرده گرفت؟ به نظر می رسد که بی انصاف تر از آن گروه که وجود خدا را در پس اسلامی که به طور اشد از اندیشه های خداوندي تبعیت می کند، این عقیده های تند روانه و افراطی و نیز حامیان بی چشم و گوش آن باشد. پس می توان این گونه نتیجه گرفت که عدم اعتقاد به خدا، نه بی انصافی پیرامون خدا، که به چالش کشیدن برخی از بزرگترین و سهمگین ترین اندیشه های مخرب و مزورانه است. از ابتدایی ترین دلایل تحسین برانگیز تشکیک پیرامون خدا نیز می تواند تشکیک در دستوراتی بدون منطق و تندروانه باشد، که بسیاری با توسل به آن و به کمک حماقت برخی افراد عام، به اهداف شوم مد نظر خود رسیده اند. ادامه ی بحث در این باره را به نوبت بعد موکول می کنم تا فرصتی برای اندیشیدن بهتر فراهم آید.

اعتقاد به خدا، چرا به چه دلیل؟ بحث تا بدانجا پیش رفت که گفتیم با اندک تاملی می توان تشکیک پیرامون خدا را حتی برای افراد معتقد، پایه گذار رسیدن به بسیاری از خودآگاهی ها دانست. هر چند که در ظاهر امر، این کار نزد بسیاری اوج توهین به اعتقادات افراد است. در حالیکه باید دانست که اگر هم چنین چیزی باشد، تعصب بی چون و چرا در پذیرش تفکرات مربوط به چندین سده ی پیش، آن هم بدون کمترین تاملی منطقی به نظر نمی رسد

دست مذهب از زندگی کودکان کوتاه!